

نیایش و نبرد

چهارمین فراز

«رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ»^۱

آخرین فراز نیایش جنگی قهرمان قهرمانان و سردار همه سرداران، دعائی است قرآنی و نیایشی است و حیانی که در کتاب آسمانی ما مسلمانان از زبان حضرت شعیب نقل شده است. مستکبران دوران گذشته، شعیب را برتافتند، چنانکه مستکبران صدر اسلام هم علی علیه السلام را برتافتند. آنها شعیب و یاران صمیمی و مؤمنش را تهدید می‌کردند که از شهر و دیار خود اخراج خواهند کرد مگر اینکه دست از دین و آیین الهی بردارند و با ایشان همراه و همگام و همصدا و هم عقیده شوند، ولی شعیب با عزمی راسخ و قامتی استوار در برابر ایشان ایستادگی می‌کرد.

مگر ممکن بود که شعیب با آنهمه خداآگاهی و خودآگاهی، ضلالت را بر هدایت و شقاوت را بر سعادت و رشد و رشاد را بر غوایت ترجیح دهد؟^۱ او خود را به مشیت

خداوندی سپرده و در برابر معبود خود تسلیم محض بود و در برابر تهدیدهای پوچ قوم، از وسعت و فراگیری علم پروردگارش سخن می‌گفت و اعلام می‌کرد که: «علی اللّٰه توکلنا»^۱ ما اهل توکلیم و تنها بر خدای یگانه تکیه و توکل می‌کنیم و از این‌گونه تهدیدها نمی‌هراسیم. ما از محضرش تقاضا می‌کنیم که میان ما و شما به حق داوری فرماید، چرا که او بهترین داوران است و داوران دیگر، هنگامی می‌توانند داوران نیکوئی باشند که راه و رسم او را پاس دارند و قصد و نیت خود را خالص گردانند و جز رضای او را نجویند.

راه علی علیه السلام راهی جز راه شعیب

کفرستیز و همه پیامبران خدای عزیز نیست. او ادامه دهنده راه آنها و احیاگر شعار آنها و برپای دارنده سنن سنیّه و سیره مرضیه آنهاست. گویی همه آنها چشم به علی دوخته و چراغ امید را به وجود ذی‌جود او افروخته و به خوبی آگاهند که با بودن علی، جای آنها خالی و ندای آنها خاموش و دعوت آنها فراموش نیست.

رسول و اهل ایمان به آنچه بر او نازل شده بود، ایمان آوردند. آنها همه -هم صدا و هماهنگ- به خدا و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و فرستادگان خداوند ایمان آورده [و گفتند]: میان هیچ‌یک از پیامبرانش فرق قائل نمی‌شویم

علی نیز آگاهانه و عاشقانه، حتی به هنگام دعا و نیایش و تقاضا و خواهش از محضر خدای یگانه، عیناً سخن آنها را بازگو و دعای آنها را تکرار می‌کند. تا همگان -هم دوستان و هم دشمنان، هم مؤمنان و هم کافران- بدانند که این سردمداران دیانت و این پرچمداران هدایت، هرچند کالبدهایی جدا و ابدانی متمایز دارند، ولی همه آنها روح واحد در پیکرهای متعدد و نور واحد در مشکاتهای مختلفند. آری از مصباح دین -از آدم

۱. اعراف: ۸۹.

تا خاتم و از خاتم الأنبیا تا خاتم الأولیا - یک نور و تنها یک نور، تلائم می‌کند. در اینجا همه کثرتها به وحدت می‌گراید و همه انوار به یک نور منتهی می‌شود و همه پیامها در یک پیام و همه وعظها و اندرزها در یک وعظ و اندرز خلاصه می‌شود.

خدای بزرگ، این حقیقت را این‌گونه بیان کرد و این راز را این‌گونه گشود که:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام اگرچه حلقه‌ای از حلقه‌های نبوت و رسالت نیست. ولی حلقه‌ای از حلقه‌های ولایت کبرا و امامت عظاما است.

«رسول و اهل ایمان به آنچه بر او نازل شده بود، ایمان آوردند. آنها همه - هم صدا و هماهنگ - به خدا و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و فرستادگان خداوند ایمان آورده [و گفتند:] میان هیچ‌یک از پیامبرانش فرق قائل نمی‌شویم»^۱.

تو گویی همه آنها که از پیش آمدند و همه

آنها که به دنبال آمدند، همه و همه شاگرد یک مکتب و پیرو خالص و مخلص یک استاد بودند و همه اعتراف و ایمان داشتند که مبشر و مبلغ استاد الكل و خاتم انبیا و رسل می‌باشند. آنها که از پیش آمدند، ستاره‌هایی بودند که در تاریکی شب درخشیدند تا مزده دهند که «پایان شب سیه سپید است» و طلوع خورشید محمدی و شمس فروزان احمدی نزدیک است و آنها که به دنبال آمدند، واسطه‌های فیضی بوده و هستند که از کانون نور خاتمیت، روشنی می‌گیرند و بر ارواح و قلوب آماده و مستعد افاضه می‌فرمایند و سرانجام شرایط به‌گونه‌ای خوددهد شد و استعدادها به مرحله‌ای از تکامل می‌رسد که - اگر نگوییم: همگان - اکثریت قاطع مردم مستفیض می‌شوند و انسانیت، به کمال واقعی می‌رسد و خصال پسندیده، غالب و خصال نکوهیده، مضمحل می‌گردد.

۱. «أمن الرسول بما أنزل إليه من ربه فالؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لا تفرق بين أحد من رسله» (البقره: ۲۸۵)

اگر پیامبران و اوصیا و اولیا، همگی در صف واحد نیستند و اگر همه آنها آورنده یک پیام و مبلغ یک دین نیستند و شرایع آنها کالبدهای روح واحد و چراغدانهای نور یگانه نیستند، چگونه است که پیامبر و مؤمنان با گفتن جمله «لَا تُفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^۱ خود را به آن سلسله کریمه و آن رشته

او جز خدای یکتا و پروردگار بی همتا، کسی را داور نمی شناسد و از غیر او انتظار داوری ندارد. او با ذکر جمله «وَأنت خیر الفاتحین» خدای لایزال و یزدان بی همال را بهترین داور معرفی می کند و به همگان می فهماند که با داشتن چنین داور آگاه و عادل، نباید دل به داوری دیگران بست.

جليله، پیوند می دهند و آهنگ وحدت زمزمه می کنند و راه خود را راه آنها و برنامه خود را ادامه برنامه آنها می شناسانند و ایمان خود را با ایمان به آنها و کتب آنها ارجمند می سازند؟ هرچند خود اذعان و ایمان دارند که دین پیامبر آخرالزمان کامل ترین و کتاب آسمانیش جامع ترین و سنت جاودانیش ماندگارترین و اخلاق کریمه اش سازنده ترین اخلاق در میدان تربیت و تکمیل و تهذیب و تزکیه انسانیت است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام اگرچه حلقه ای از حلقه های نبوت و رسالت نیست. ولی حلقه ای از

حلقه های ولایت کبرا و امامت عظمی است. نبوت و رسالت، قابل انقطاع، بلکه بعد از حضرت پیامبر خاتم، واجب الانقطاع است و بعد از او زمینه ای برای بعثت پیامبری جدید باقی نیست، چراکه اگر بناست پیامبری مبعوث شود، سخنی برای گفتن و دُری برای سُفتن ندارد. او چه بگوید که پیامبر خاتم نگفته باشد و چه بیاورد که آخرین پیامبر خدای عالم نیاورده باشد؟ او کار ابلاغ دین و شریعت را تمام کرد. بعد از او مردم، به پیامبر دیگری نیاز ندارند؛ ولی از امامت و رهبری بی نیاز نیستند. امامت؛ قوه مجریه دین

۱. بقره: ۲۸۵.

و هدایت کننده امت به سوی مصالح فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی و برپای دارنده حکومت عادلۀ الهی و سیاست حقۀ دینی است.

اگر شریعت اسلامی شریعتی کامل و متناسب با همه دورانها نبود و اگر باب اجتهاد بر مبنای وحی و سنت گشوده نبود و اگر سلسله جلیله امامت استمرار نداشت. و

آری علی علیه السلام از چنان خدائی که آفرینش و وحی و تشریح و داوری او جز حق نیست، عاجزانه و خالصانه تقاضای داوری می کند، تا بر طالبان حقیقت و شیفتگان معرفت و پویندگان راه استقامت و مذلت، معلوم گردد که راه علی، راه حق و راه دشمنانش راه باطل بود. خدا حاجتش را برآورد و اینک تاریخ گواهی می دهد.

اگر امامان علیهم السلام بر کرسی تبیین دین تکیه نداشتند و اگر امام غایب از پشت پرده غیبت، پرتوافشانی نمی کرد و با تسدید فقها آنها را از لغزش و انحراف حفظ نمی کرد^۱، بعثت جدید ضرورت داشت، ولی با توجه به شرایط فوق، باید اذعان کنیم که بعثت جدید ممنوع است و اگر انتظاری هست - که البته هست - انتظار ظهور و قیام و پرتوافکنی ظاهری امامت و حاکمیت مقتدرانه عصمت و زوال همه اشکال و انواع انحراف و بدعت و زوال احکام ثانوی و اجرای احکام اولی و عمل امت به واقع و گسیختن از ظاهر است.

۱. نوشته اند که لقب والای «مفید» را حضرت ولی عصر (ع) به «محمد بن محمد بن نعمان» که از علمای برجسته امامیه بود، داده است (هرچند بعضی اعطای این لقب را به رمانی یا قاضی عبدالجبار نسبت داده اند) یکبار امام عصر (ع) فتوای او را تصحیح کرد و او خانه نشینی و کناره گیری گزید. ولی حضرت به او دستور داد که کرسی فتوا را رها نکند. در برخی از توقیعات او را «الأخ السدید و المولی الرشید» لقب داده است (نگ تمة المنتهی، ص ۳۳۰ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۹۰).

باری علی علیه السلام آن سیف قاطع دین و آن یگانه خلیفه سید المرسلین و آن جهادگر مخلص راه خدا و آن احیاگر شعائر حقّه همه انبیا که با تمام قوا در راه حق می جنگد، دعا و نیایش را در سرلوحه برنامه های رزمی خود قرار می دهد و چهره منفور دشمن را در قالب دعا برای شتونندگان ترسیم می کند. ولی سرانجام، نه خود را داور معرفی می کند و نه دیگری را و نه شمشیر رزم آوران را؛ بلکه او جز خدای یکتا و پروردگار بی همتا، کسی را داور نمی شناسد و از غیر او انتظار داوری ندارد. او با ذکر جمله «و أنت خیر الفاتحین» خدای لایزال و یزدان بی همال را بهترین داور معرفی می کند و به همگان می فهماند که با داشتن چنین داور آگاه و عادل، نباید دل به داوری دیگران بست. او زبان حال و قالش به پیشگاه خداوند لایزالش این است که تو را چون دارم، همه کس و همه چیز دارم و دیگرم هیچ نباید. مگر نه فیلسوفان حقیقت جوی با الهام از تعلیمات وحی و سنت و از اقوال و احوال مسند نشینان عصمت و طهارت گفته اند: حقیقت بسیطه در عین اینکه هیچ یک از اشیاء نیست. همه چیز است، چرا که به نحو بساطت و جامعیت، همه کمالاتی که به آنها داده، در وجود بسیط خودش به نحوی عالیت و شریفت و کاملتر موجود است و اگر او فاقد بود، معطی نبود و اگر او واحد نبود، مفیض نبود و اگر او غنی بالذات نبود، ممکنات فاقد همه چیز و ناچیز را، چیز نمی کرد و آنها را به کمالاتی نمی آراست.

آری علی علیه السلام از چنان خدائی که آفرینش و وحی و تشریح و داوری او جز حق نیست، عاجزانه و خالصانه تقاضای داوری می کند، تا بر طالبان حقیقت و شیفتگان معرفت و پویندگان راه استقامت و مذلت، معلوم گردد که راه علی، راه حق و راه دشمنانش راه باطل بود. خدا حاجتش را برآورد و اینک تاریخ گواهی می دهد.